

خواهران و برادران عزیز

سه هفته پیش سعی کردم  
با وجود اخبار و تصاویر دلخراش  
این اواخر آرام شوم تا خودم را در آرامش برای خدمت آماده کنم.

سپس این سوال در ذهن من ایجاد شد:  
وظیفه کلیسا چیست، به خصوص در حال حاضر،  
با توجه به جنگ ها، خشونت ها و رنج های مردم؟  
چه کاری اساسی هست؟  
جواب خیلی سریع اومد:

«ای اسرائیل بشنو، خداوند، خداوند ما، واحد است و تو باید خداوند خود را با تمام قلب و جان خود و با تمام  
قدرت خود دوست بداری. و همسایه خود را مثل خودت دوست بداری.»

اساسی ترین موضوع:

عشق.  
امروز.  
اینجا.

و بیرون در زندگی روزمره.

چیزی که من را خیلی آزار و استرس می دهد -  
تمام خشونت ها و جنگ ها در گذشته و اکنون -  
قتل عام های نوامبر سال ۱۹۳۸ به یهودیان آلمان و اتریش معروف به شب شیشه ای ، هولوکاست و خشونت وحشتناک در اسرائیل  
و غزه، من را گنگ کرده است.  
احساس ناتوانی و بی قدرتی می کنم.  
به عنوان نمونه، تلمود علت معنوی نابودی دومین هیکل را به عنوان "سینت چینام" یا "دشمنی بی‌مورد" شناخته است.  
بسیار مرتبط با زمان ما خاخام کوک می گوید:  
«اگر ما و دنیا ما به دلیل دشمنیه بی مورد نابود در حال نابودی هست  
پس باید برگردیم و با عشقی بی مورد خودمان و دنیا را از نو بسازیم.»  
دشمنی به عنوان علت خشونت، جنگ و نابودی، علت رنج کل آفرینش، کل دنیاست، این برای من قابل فهم هست .  
رنج کل دنیا، ناله و زاری آفرینش - حیوانات، گیاهان... تمام موجودات -

بیا بید بشنویم که پولس در این مورد در نامه خود چه به کلیسای رم چه می نویسد: (فصل ۸؛ ۱۸-۲۵)

بردر نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است. زیرا خلقت با  
اشتیاق تمام در انتظار ظهور پسران خداست. زیرا خلقت تسلیم بطالت شد، نه به خواست خود، بلکه به اراده او  
که آن را تسلیم کرد، با این امید که خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پرچال فرزندان  
خدا سهیم خواهد شد. ما می دانیم که تمام خلقت تا هم اکنون از دردی همچون درد زایمان می نالد. و نه تنها  
خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی آوریم، در همان حال که مشتاقانه  
در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدنهای خویش هستیم. زیرا با همین امید نجات یافتیم. اما امیدی که به  
دست آمد، دیگر امید نیست. چگونه کسی می تواند به امید چیزی باشد که آن را یافته است؟ اما اگر به چیزی  
امیدواریم که هنوز ندیده ایم، بردبارانه انتظارش را می کشیم.»

تو اینجا در میان ما هستی .

قلب ما را بگشا و به گفتار و شنیدن ما برکت بده. آمین

بعد از این تابستان طولانی بالاخره تبدیل به پاییز تبدیل شد.

شب های طولانی و روزهای کوتاه،  
و وقتی آسمان واقعا خاکستری هست روشن نمی شود .  
اشتیاق ما به خورشید، گرما و آسمان آبی با هر روز تاریک، مرطوب و سرد شدن بیشتر می شود.

اما ممکن است روز گذشته در راه با گروهی از کودکان آشنا شده باشیم که آنها با فانوس های درخشان خوشحال هستند و از میان تاریکی رد می شوند و باهم شعر می خوانند :

**"من با فانوسم راه می روم و فانوس من با من است. در آسمان ستاره ها می درخشند و در زیر آن ، ما می درخشیم..."**

جشنواره فانوس به طور سنتی در روز سنت مارتین جشن گرفته می شود که در 11 نوامبر هست .

این مارتین لوثر کیه که افسانه هایی پیرامون این قدیس وجود دارد.

او به عنوان فرزند یک ستوان رومی، او باید به ارتش بپیوندد، هرچند این با طبیعت او همخوانی نداشت. در یک شب زمستانی او به سمت گالیه ( غرب اروپا) حرکت می کرد که او در راه با یک مرد فقیر لباس پاره پاره برخورد می کند مارتین می خواهد به مرد کمک کند، اما هیچ چیزی با خودش ندارد - نه پول و نه غذا. او به سرعت شمشیر خود را بیرون می کشد و کت خود را به دو قسمت تقسیم می کند. یک قسمت را برای خود نگه می دارد و قسمت دیگر را به مرد فقیر می دهد.  
شب بعد مسیح در خواب به او ظاهر می شود.  
مارتین تعمیم می گیرد.

او ارتش را ترک می کند و برمی گردد

به وطن خود مجارستان تا پدر و مادرش را نیز تغییر دهد.

در راه او "تجربه شمشیر" دیگری دارد: مورد حمله دزدان قرار می گیرد، اما از خود دفاع نمی کند.  
از طریق آرامش درونی خود دزدها آنقدر عصبانی هستند که او را رها می کنند.  
بر اساس افسانه، یکی از دزدان از طریق عشق درونی مارتین و عدم خشونت او تبدیل می شود.

عشق و عدم خشونت.

و شمشیر، نماد جنگ، ابزار نفرت،

اما همین شمشیر به یک فقیر کمک می کند

شمشیرهای گاوآهن -روایای بزرگ صلح میکاه نبی،

که در قرائت امروز به گوش رسید.

میکای نبی آخرالزمان را بسیار زیبا و پر از امید توصیف می کند.

یک بار شخصی گفت:

«اگر یک پری آرزوها بیاید و من سه آرزو داشته باشم، اولین چیزی که آرزو می کنم این باشد

که همه سلاح ها یک شبه غیر قابل استفاده شوند.

و دوم اینکه ای کاش ساختن سلاح های جدید هم غیرممکن شود. ...»

یه رویای قشنگ

اما واقعیت تلخ در اخبار روزانه متفاوت به نظر می رسد.

و با این حال - این قدیس، مارتین، استفاده از شمشیر خود را به عنوان یک سلاح متوقف کرده است.

در یک زمان ناامن و بدون صلح او دست از هر خشونت می کشد.

یک رویای زیبا -

مارتین به سمت عیسی مسیح می رود و شروع می کند به خدمت کردن.

با عشق و عدم خشونتش

نفرت بی مورد زمان خودش را با عشق و محبت بی مورد رو به رو می کند.

"من با فانوسم می روم... و ما از پایین می درخشیم."

تاریکی و سرمای این فصل

و امید بهار با نور و گرما

ممکن است انگیزه ای برای رژه فانوس ها باشد.

اما ارتباط با افسانه مارتین  
به این جشنواره شاد کودکانه معنای عمیق تری می بخشد.

این امید پلوس است:  
رنج این زمان به پایان خواهد رسید.  
پلوس تمام واقعیت تلخ را توصیف می کند -  
اشتیاق خلقت شکنجه شده،  
که از درد، آه و ناله می کند؛  
ترس و رنج مردم؛  
گذرا و فانی بودن همه چیز  
پلوس می داند که همه کسانی که روح خدا را دریافت کرده اند نجات یافته اند،  
با این وجود، اشتیاق ما همچنان مانده هست برای ملاقات نهایی ما با خداوند.

اما نور در انتهای تونل تاریک وجود دارد -  
جلالی که خدا می دهد!  
هیچ کس نمی تواند آن را ببیند، فقط امیدوار باشید و صبورانه صبر کنید.

امیدوار باشید و صبور باشید.  
مثل مارتین لوتر که توسط عیسی هدایت شد.  
عیسی به طرز چشمگیری می گوید چه چیزی واقعاً در دنیای ما مهم است.  
که تمام تورات، کل شریعت در آن خلاصه شده است:  
«خدای یگانه، ابدی، زنده را باید با تمام وجودم،  
با تمام روحم و تمام ثروت و داراییم دوست داشته باشم.  
و همسایه ام، آدم کنارم را همانند خودم دوست داشته باشم»

"من با فانوسم می روم... و از این پایین می درخشیم."  
امروز میخوام با عشق درونم هرچند کوچک برم بیرون  
و بگذارم مثل فانوس بدرخشم،  
و به هموعانم گرما و نور خود را هدیه دهم تا بر امید و انتظار آنچه را که نمی بینیم، منتظر بمانیم.

خدای زنده.  
حاضر.  
فنا ناپذیر.  
پادشاهی او بیاید.  
در میان ماس  
جایی که اراده او انجام می شود.  
آنجا که عشق است، آنجا که آشتی و بخشش و صلح و شالوم (سلامتی) است.

آمین